

پرورش اژدها در آستین حقوق بشر

بیشترین مردمان از حق، حقیقت یا حقوق بشر سخن می‌گویند ولی کمترین آنها به ژرفی به هسته یا شیرهی این کلمه‌ها فکر می‌کنند. ما این کلمه‌های ذهنی را در گفتار، نه در کردار، به مفهوم راستی به کار می‌بریم. واژه‌ی "راستی" در فرهنگ ایران بسیار پرارزش‌تر از "حق" و در برگیرندی درستی، پاکی، نیکی و بهتر بودن هم بوده است که امروز مزه‌ی آنها را فراموش کرده‌ایم. برای اینکه روشن کنیم که بیشترین کسان حق را از ناحق نمی‌شناسند، بند ۱۸ منشور جهانی حقوق بشر را اندکی مرور می‌کنیم، این نمونه مشتبی از خروار است.

بند ۱۸ از منشور جهانی حقوق بشر (برگردان فارسی از زبان آلمانی):

هر کس حق داشتن آزادی در اندیشه، وجدان و مذهب را دارد، این حق در برگیرنده‌ی آزادی در تعویض مذهب یا بینش* خود می‌باشد، همچنین آزاد است که، مذهب یا بینش* خود را، به تنهایی یا همراه با دیگران، همگانی یا خصوصی، از راه آموزش، کردار، عبادت و انجام آئین‌های مذهبی بنمایاند.

* هر دین، عقیده، مذهب هم یک بینش یا یک جهان‌بینی، Weltanschauung، است ولی هر "بینش"، یک مذهب نیست.

در این بند آن اندازه ناحق و تضاد وجود دارد که بیشتر بندهای دیگر این منشور را سست و پوک می‌سازد. آوردن حق و ناحق در این بند دیدگاه انسان را آشفته می‌کند. برای آسان شدن این پژوهش، واژه‌های آرایشی را از این بند منشور جدا می‌کنم و سپس، آنرا می‌شکافیم.

بند ۱۸ از منشور جهانی حقوق بشر بدون آرایش:

هر کس حق داشتن آزادی در مذهب را دارد، این حق در برگیرنده‌ی آزادی در تعویض مذهب خود می‌باشد، همچنین آزاد است که، مذهب خود را، به تنهایی یا همراه با دیگران، همگانی یا خصوصی، از راه آموزش، کردار، عبادت و انجام آئین‌های مذهبی بنمایاند.

اکنون در این بند منشور روشن می‌شود که برآیند آن دروغ و ناحق است، چنین فریبنده گفته شده که گویی بشر پیوسته در جستجوی و خواهان مذهب بوده است ولی حق داشتن آنرا نداشته. مردمی را که با مذهب می‌سازند و هنگام زادن، دین خود را به گوش او فرو می‌کنند دیگر چه نیازی است که کسی به او این "حق" را بدهد؟ در لابلای این دروغ که از حق هر کس سخن رانده می‌شود، گرفتن حق از انسان است، چون به کردار حق را به دین‌فروشان می‌دهد. آنکس که پیرو مذهبی است تنها وظیفه دارد که پیروی کند او حق ندارد، چون خالق حاکم است و مخلوق محکوم. این همسان است که بگوییم همه‌ی پرنده‌ها حق زیستن در قفسی یا داشتن پابندی را دارند، و حق دارند همانگونه که آموزش می‌شوند تخم بگذارند، و البته حق تعویض قفس یا پابند خود را هم دارند. خوشبختانه پرندگان به موعظه‌ای گوش نمی‌دهند و به جوجه‌های خود پریدن می‌آموزند نه طاعت.

انسان بی‌چاره آزاد است که حق خود را به مذهب‌فروشان و اگذار کند یعنی هرکس حق دارد که خودش حقی نداشته باشد. به راستی این بند چنین می‌گوید که هر مذهبی حق دارد که مهار اندیشه‌ی مردمی را در دست بگیرد. یعنی نادان‌پروری و اندیشه‌سوزی، از سوی دین‌فروشان، بخشی از حقوق بشر است که جهانیان برای داشتن آن پافشاری

می‌کنند. یعنی نادانی و بردگی را بخشی از ماهیت بشر می‌دانند که انسان باید از سوی رسولی اوامر زندگی را دریافت کند. در این پندار انسان نادان است ولی حق دارد که از مذهبی پیروی کند و البته آزاد است ارباب و فرماندهی خود را عوض کند. در اینجا تضاد آن با اسلام روشن‌تر است چون در اسلام مسلمان اجازه ندارد که عقیده‌ی دیگری را به جز اسلام برگزیند. افزون بر این تضاد برای مسلمان هیچ خدایی به جز الله، هیچ دینی به جز اسلام، هیچ احکامی به جز قرآن حق هستی ندارند.

در بند ۱۸ از حقوق بشر آمده: هرکس حق دارد که مذهب خود را" از راه آموزش، کردار، عبادت و انجام آیین‌های مذهبی بنمایاند" مگر جهاد و کشتار دگراندیشان عبادت، کردار و آیین اسلام نیست؟ یک مسلمان با افتخار کافران را کردن می‌زند که مذهب خود را بنمایاند، پیروی از عقیده‌ی مذهبی، حقی که در منشور جهانی حقوق بشر تأیید شده است.

کسی که پیرو عقیده‌ای است، از راه آن عقیده به حق خود نگاه می‌کند، چون خودش حق خود را نمی‌داند. در این بند گفته می‌شود که هرکسی آزاد است حق خود را به مذهبی بدهد یعنی کسانی که حق خود را نمی‌دانند آزاد هستند تا خود را در اختیار متولیان مذهبی بگذارند تا از سوی آنها معیارهای سنجش نیکی و بدی، زشتی و زیبایی، راستی و کژی و نیز معیار شناخت حق و ناحق را در بینش این کسان جاسازی کنند. پس ساده و کوتاه‌تر می‌توان گفت که حقوق جهانی بشر ششستسوی‌های مغزی گوناگون را حق بشر دانسته است.

انسانی که با ناراستی خو گرفته است، راستی را نمی‌شناسد، او کژی و دروغ را راست می‌پندارد چون اندازه‌ی سنجش او کژی است و او آنرا راستی می‌داند. انسان‌هایی که بینش آنها تنها در سوی احکام دینی کارایی دارد ناحق را حق و درست می‌دانند. این کسان برای بشر که آزاد زاییده شده است حقوق اجتماعی می‌نویسند، حقوق بردگی و سرسپردگی، آنها انسان را نادان می‌شمارند، چون آنها از خودشان شناختی ندارند که چیزی را بدانند، آنها هم به شیوه‌ای عقیده دارند. اگر انسان را آراسته به خرد می‌دانستند که نیازی نبود برای او حقی بنویسند. همانگونه که انسان راستکار خواهان است که کسی " حق زیستن آزاد" را از جانوران نگیرد. با اینکه جانوران از خرد کم‌توانی بهره‌مند هستند، رسولی برای آنها اوامر الله را نمی‌آورد، زیستن در راستی با آنها زاییده می‌شود.

در ژرف این بند می‌توان دید که، جامعه‌ی جهانی حقوق بشر، انسان را آزاد و دارنده‌ی خرد و توانمند اندیشه نمی‌داند، این است که به او حق می‌دهد که "حق" را نداند و خود را در اختیار هر شبانی که می‌پسندد بگذارد و شبان‌ها هم حق دارند که "حق ندانان" را به هر شیوه‌ای که عقیده دارند تربیت کنند و به هر سویی، که صراط مستقیم می‌دانند، برانند. این جامعه‌ی حقوقدان به هر کس حق می‌دهد که آلودگی بینش خود را که او آن آلودگی را عقیده‌ی خود می‌داند در زمینه‌ی خرد فرزندان خود فرو کند تا هرگز از آن زمینه درخت آزاداندیشی نروید. چگونه یک جامعه‌ی جهانی که از حقوق بشر دم می‌زند حق آزاد زیستن و آزاد اندیشیدن را از بچه‌های خردسال می‌گیرد و آنها را بخشی از دارایی پدر و مادر می‌شمارد. چگونه یک جامعه‌ی حقوقی، انسان را به آنگونه نادان می‌پروراند که او با بی‌مهری و ستمگری از روییدن آزاد بینش فرزندش جلوگیری کند و فرزندش را چون خود "حق ندان" بپروراند. درست است که زمینه‌ی بی‌آلایش کودکان به خواست و کردار پدران و مادران با ایمان آلوده می‌شود ولی ستمی که از این کردار از بر کودکان نوزاد وارد می‌شود ننگی ست که بر پیشانی همه‌ی ما نمایان خواهد ماند.

چرا حق آزاداندیشی که در سرشت انسان است از او گرفته می‌شود و اندیشه‌ی او را در زیرزمین تنگ و تاریکی در یک سو و راستا پرورش می‌دهند. بدیهی است که دزدان اندیشه می‌گویند: کسی جلوی آزاد اندیشیدن را نگرفته است مردم خود توانایی ندارند که بد را از خوب بشناسند این است که به مذهبی، مکتبی یا پیشوایی نیاز دارند تا آنها را راهنمایی کند. این دروغ‌فروندان، که از زادن تا مردن به گوش انسانها دروغ می‌نوازند، پرسش جویندگان راستی را از کودکان تا دانشگاه با دروغ پاسخ می‌دهند، می‌دانند که خرد چنین انسانی در ویروس عقیده‌ها خشکیده و اندیشه‌ی او از پرواز آزاد بازمی‌ماند. برای آنها انسان هم جانوری است اهلی. اهلی یعنی در، روشی که برنامه ریزی شده، در خور مهار شدن و پرورش دادن است. چنین انسانی از سرشت خود، که گستاخی و جویندگی است، بریده

شده می‌شود. همه‌ی ما این هوش، گستاخی و جویندگی در کودکان دو تا سه ساله می‌بینیم ولی نمی‌بینیم که، ما از این خدایان خردسال، بندگانی کهن‌سالی همسان خود می‌پرورانیم. برای اهلی کردن جانوری هم باید نخست سرشت آزادی را در او سرکوب کرد تا توانایی آزاد زیستن را نداشته باشد. این جانوران را انسان برای کشتن پرورش می‌دهد. البته براساس حقوق بشر هم انسان آزاد است که میلیونها گوسپند را در یک روز قربانی کند چون هر کس در انجام آیین‌های مذهبی خود حق دارد.

آیا آموزش مذهب در آموزشگاهها، یورش بر آزادی اندیشه و تصرف راستی در انسان نیست؟ هنگامی که انسان را با آموزش‌های دروغ تربیت نمایند راه دیدگاه او بسته و بال‌های اندیشه‌ی او بریده می‌شوند و انسان در زندان ناتوانی گرفتار خواهد ماند و نیاز به زندانبانی دارد که بر او باسبب باشد.

به هر روی امروز جهان آزاد، که برای همه‌ی مردمان منشور حقوق بشر را نوشته است، گرفتار چنگال حقوقی است که خود به برخی از این بشرها داده است. مسلمانانی که برای اجرای عقیده‌های مذهبی خود، کشتارهایی بسان کشتار انبوهی را در ۱۱ سپتامبر برگزار می‌کنند، نا آگاهانه از حقی که بند ۱۸ منشور حقوق بشر به آنها داده است بهره‌مند می‌شوند. در این منشور، داشتن عقیده و اجرای اوامر مذهبی، حق هرکس شناخته شده است. اینکه این مجاهدین را مسلمانان تندرو یا تروریست بنامند از ماهیت این کردار نمی‌کاهد. این کشورها، جهان آزاد، ندانسته ازدها را در آستین خود پرورش داده‌اند. با حقوقی که به این بشرها داده‌اند حق خود و حق آزادگان را پایمال کرده‌اند. با این حق، مسلمانی که خود را عبد و مطیع الله می‌داند، آزاد است که با گسترش ترس از رشد جوانه‌های آزادی در "کشورهای آزاد" جلوگیری کند. با اینکه برای مسلمانان حقوق بشر مفهومی ندارد، از دیدگاه اسلام تنها مسلمان حق بشربودن دارد یعنی تنها مسلمان بشر است، ولی از حقی که "بشر آزاد" به ناحق به آنها داده است بهره می‌گیرند تا بشر آزاد را در ریسمان الله گرفتار کنند.

اروپایی‌ها آزادی اندیشه و بازگود کردن اندیشه‌ی خود را، بدون ترس، با سدها سال رنج و پیکار به دست آورده‌اند ولی دشمنان آزادی را هم آزاد گذاشته‌اند. آزادی آن نیست که چون در کتاب قانون نگاشته شد استوار برجای بماند بلکه انسانهای آزاد باید پیوسته آزادی را پرورش بدهند چون میدان آزادی بی‌کران و ناشناخته است. اروپاییان این دوران، خودشان زمینه‌های آزادی را فراهم نکرده‌اند بلکه از پیشینیان به ارث برده‌اند همانگونه که ایرانیان آلودگی‌های اندیشه‌ی خود را به ارث برده‌اند. این است که اروپاییان، تا زمانی که سوزش تیغ اسلام را بر گلوی خود نچشیده‌اند، مفهوم شمشیر حق را نمی‌فهمند. آنگاه به کارکرد شمشیر مجاهدین پی‌می‌برند که آزادی خود را در بهای نفت از دست داده‌اند. اکنون اروپاییان تا آن اندازه از بوی نفت مست شده‌اند که نه تنها ننگ تازیانه‌ی اربابان نفت را بر خود هموار می‌کنند بلکه آزادی خود را هم در آتش نفت می‌سوزانند.

هر انسانی آزاد است که در راستی اندیشه‌ی خود را در بی‌کرانه‌های هستی، به هر شیوه و معیاری که آزادی او را کرانه نگذارد، در هر سو و راستایی به کاوش و پرواز درآورد. هر عقیده مرز و کرانه‌های سخت شده‌ای دارد، از این روی، از گسترش اندیشه، که کرانه و مرزی را نمی‌شناسد، پیش‌گیری می‌کند.

یکی از سخت‌ترین ستم‌هایی که بر انسان وارد می‌شود این است که، حقوق بشر شناسان و قانونگزاران جهان، خرد و اندیشه‌ی انسان را در چنگال متولیان مذهبی و دین‌فروشان گذاشته‌اند. در این ستمکاری کارکرد خرد را، که پرسش و جویندگی است، از سرشت انسان جدا ساخته و آزادی نگرش او را، پست‌تر از آزادی دیدگاه جانوران، در بند عقیده‌های سنگ شده زندانی کرده‌اند.

مردو آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان:

MarduAnahid@yahoo.de

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi/>

derafsh-kaviyani.com

